بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك عليه و علي آبائه في هذه الساعه و في كل ساعه وليا و حافظا و قائدا و ناصرا و دليلا و عينا حتي تسكته ارضك طوعا و تمتعه فيها طويلا

انشاءالله از ياران ياوران و بلكه سرداران حضرت باشيم.

بحثي كه در خدمت دوستان بوديم در آياتي بود كه در مورد منافقين بود مرحوم علامه در ذيل اين آياتي كه اينجا آمده بحث منافقين را احاله دادند به جاهاي ديگر لذا اصلا اينجا در بحث منافقين وارد نشدند با اينكه آيات متعددي و اولين سري آياتي است كه در رابطه با منافقين آمده ايشان بخاطر اينكه بحثها در جلدهاي اول تفسير متراكم نشود متفرق كردند لذا بحث منافقين را به جاهاي ديگر احاله دادند و بعدها موشكافيهاي بسيار دقيقي در رابطه با بحث نفاق خواهند كرد در آيات مختلف لذا ايشان فقط گذشته و گفته بعدها اين بحث را مي كنيم ولي ما در حدي كه ترجمه اي با اجمال تفسير باشد خدمت دوستان عرض كرديم هر چند تفصيل اين مطلب با موشكافي هاي دقيق بعدي انشاءالله روشن خواهد شد عرض كرديم كه منافقين از ابتدا بايد تصور ما داشته باشيم اولا تشكيكي هستند اينطور نيست كه نفاق يك امر واحدي باشد كه يك مرتبه خاص باشد بلكه يك امر تشكيكي است كه از اولين قدمي كه انسان در جهت مخالفت ظاهر با باطن برمي دارد شروع مي شود تا مراتب نهايي كه آن قسوت قلوب يا مرض قلب يا امثال اينها در قرآن كريم ذكر شده تا آنجاها كشش دارد لذا خود منافقين هم دو دسته هستند به صورت كلي گاهي از ابتدا همانطور كه ديروز عرض كرديم با توجه به اينكه اينها مي دانستند قبول ندارند اين دين را ايمان نياورده بودند از اول وارد شدند آمدند بخاطر آن اهدافي كه داشتند اما اكثرا وارد شدند اكثر قريب به اتفاق وارد شدند ايمان آوردند منتها ايماني كه مستقر نبود ايماني كه مستودع بود ايماني كه مثل ايمان ما بود مثل ايمان ما بود كه ايمان مستودع است ايمان مستقر نيست اين ايمان مستودع وقتي كه با سختي ها وقتي كه با ابتلائات وقتي كه با ابتلاع به دنيا وقتي كه با مشكلاتي كه در دنيا پيش مي آيد كم كم اين ابتلا باعث مي شد كه اين از دين دور شود به دنيا گرايش پيدا كند و احكام دين را كم كم زير پا بگذارد وليكن اين هم البته مراتب داشت اينطور نبود كه بخواهد دست از اين بردارد هم دلش دين را مي خواهد هم دلش دنيا را مي خواهد مي خواهد بين اين دو جمع كند اكثر منافقين اينطور هستند منتها در لحظات حساس همانطور كه آياتش را ديروز اشاره شد استذلهم الشيطان ببعض ما كسبوا بعضي از آن چيزي كه كسب كردند وقتي كه آثارش در دنيا آشكار بشود و خدا هيلوله اش را بردارد گاهي منجر به كفر مي شود حتي منجر به اشد از كفر مي شود حتي منجر به مقابله با ولي الهي مي شود چنانچه خيليها كه از ابتدا ايمان آورده بودند در مقابل ولايت الهي در زمان رسول خدا و در زمان اميرمؤمنان و در زمان دوستان الهي و اولياي الهي ايستادند همچنانكه در زمان ما هم خيلي ها شاهديم كه از ابتدا كه نفاق نداشتند از ابتدا كه با نفاق وارد نشدند اما اينها آمدند دوست هم داشتند اما كم كم مصادف شد با آن منافع اينها تعارض شد بين دنيا و دينشان كم كم گاهي در بينش گاهي در گرايش از گرايش شروع مي شود به بينش هم كشيده مي شود به نگاه ترجيح نگاه عالم دنيا بر عالم الهي ترجيح دادند و كم كم ولايت شيطان را براي خودشان قرار دادند پس اكثر منافقين شروعشان شروع با عناد نيست بلكه اما ممكن است در بعضي از آيات اشاره به آن دسته اقلي باشد كه اينها از ابتدا ايمان نياوردند ممكن است به اينها اشاره شده باشد لذا بايد بين اينها در آنجاهايي كه پيش آمده و آياتي كه ذكر شده تفاوتها را ديد مثلا در اينجا و من الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر و ماهم بمؤمنين اين و ما هم بمؤمنين ممكن است ابتدائا باشد كه ما هم بمؤمنين از ابتدايي كه اينها اظهار ايمان كردند كه از ظاهر آيه برمي آيد اين راه دارد و ممكن است بگوييم ما هم بمؤمنين در ادامه يعني اينها حرف ايمان زدند اظهار ايمان كردند اما كم كم ما هم بمؤمنين ايمان ندارند اين هم امكان دارد اما آن احتمال اول ممكن است در اينجا ممكن است قويتر باشد اما در هر صورت اهل نفاق وقتي كه آن حركتشان به بينش كشيده مي شود هر چند آن هم مراتب دارد اما اينها اهل كفر هستند از كفار هم بدتر مي شوند يعني قبل از كفار شروع مي كنند يعني اخف هستند به كفار مي رسند اشد از كفار هم مي شوند كه نفاق مي رساند انسان را تا اشد از كفر يعني تا آياتي كه منافقين را ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار پايينترين رتبه يا ان الله جامع المنافقين والكافرين اگر اشتباه نكنم شبيه مضمون اين آيه است كه جمع مي كند بين منافقين وكافرين في النار است يا آيه را در خاطرتان هست؟ في جهنم جميعا كه جمع ميكند منافقين يعني اين مقام آنجايي كه اينها با هم هم تراز مي شوند آن ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار آنجايي است كه او پست تر مي شود از كافر و همچنين جايي كه ممكن است كه در مقام اخفي باشد كه بعضي از آيات هم ناظر به آن است پس اين بحث منافقين را اينجا هم سيزده آيه بود ابتلائشان بيشتر بود منتها حالا بعد از آنكه بحث ديروز

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

از ظاهر آيات برمي آيد كه اينطور باشد اما ممكن است كسي بگويد كه اين كه مي گويد منافقين في الدرك الاسفل من النار منافقين خاص باشد كه اينها از پست تر بودنشان از كفار به معناي عام باشد از كفار به معناي عام ممكن است اينها پست تر باشند اما از كفار به معناي خاص بعضي ها ممكن است اين ترح؟؟‌را قبول نكنند اما آن كه از ظاهر آيات برمي آيد اين است كه منافقين به معناي خاص جمع كردند بين آنچه كه كافر به معناي خاص دارد كه عدم ايمان است و بل بالاتر از آن را هم دارد مخادعه با خدا و رسول و كذب بستن بر خدا و رسول دروغ و بهتان و آن خدعه و نيرنگ و علاوه بر ‌آنها اينها را هم دارد اگر كسي با اين استناد و دليل كه اين آيات ظهورش برمي آيد استدلال كند به اينها برمي آيد كه بله منافقين خاص اشد از همه دسته هاي ديگر هستند حتي از كفار خاص

سؤال؟؟؟؟؟

بله آنهايي كه از ابتدا اصلا اينطور وارد شدند و قصدشان خدعه بوده و تا انتها هم قصدشان خدعه بوده پاي كار هم ايستادند واينها كساني بودند كه قلبشان مريض بود از ابتدا مريضا وارد شدند و هر حقيقتي در وجود و كارخانه مزاج مريض تبديل به مرض مي شود يعني حتي اينها قرآن مي خوانند آيات زيادي هست كه وقتي كه قرآن بر اينها خوانده مي شود اينها مي گويند كه چه نفعي از اين آيات است اگر نمي دانم آياتش را نوشتم يا خير كه اينها وقتي آيات قرآن خوانده ميشود اينها اول مي گويند چه نفعي اين آيات دارد و بعد مي گويند كه اين آيات براي اينها جز زيان و ضرر چون در وجود اينها اين وجودشان وجود مريضي هست هر چيزي در اين وجود مريض معده مريض من آيه اش را نياوردم كه در اين وجود مريض هر چيزي كه قرار مي گيرد حتي غذاي نافع كه آيات الهي هست تبديل به لذا كساني كه در نظام الهي در مقابل آيات الهي مي ايستند مبتلا مي شوند به انبيا و كتب آسماني يعني باعث مي شود شقاوتشان اشد بشود چون اين غذا با تمام عظمتش در وجود اينها تبديل به خزلان مي شود و وقتي تبديل به خزلان شد خزلان آن آيات مبصره با خزلان آيات عادي خيلي متفاوت است يعني اگر آيات مبصره را كسي به آن بي اعتنايي كرد اگر كسي آن بصيرت زايي هاي خاص را در مقابلش ايستاد او خزلانش خيلي اشد است شقاوتش خيلي اتم است از كسي كه اينها را نديده بود و در مقابل ايستاده بود لذا هميشه انقلاب ما آيات مبصره خيلي زيادي داشته است كساني كه در مقابل اين انقلاب با ديدن آنها مي ايستند غير از آن كساني بودند كه نديده مي ايستادند آنهايي كه از درون در مقابل مي بينند و مي ايستند اينها خزلانشان خيلي شديدتر است بايد حواسمان باشد كه اين آيات مبصره خداي تبارك و تعالي نسبت به آيات مبصره حساسيتش خيلي زياد است يعني اين انسانيت انسان از بين مي رفت اين هم يك بحث بود كه در رابطه با منافقين تتمه بحث ديروز بود. علي انهم هم المفسدون ولكن لايشعرون اينكه لايشعرون اينها نمي فهمند با توجه به اينكه ديروز گفته اينها گاهي با بصيرت از ابتدا وارد شده بودند تعبيري كه از لايشعرون مي شود اين است كه آن نورشكافي ندارند چون مي بينيد كه لايشعرون از شعر مي آيد شعر در آن موشكافي خوابيده يعني اينها به نگاه اولي احساس فهم مي كنند با بصيرت خودشان هم وارد شده بودند اما اينها آن موشكافيها و دقتهاي سنگين را ندارند لذا خلط مي كنند چون ندارند و پيدا نكردند و با نفاق وارد شدند به موشكافي ها نرسيدند لذا لايشعرون شعوري كه بتوانند مو را از ماست بكشند بتوانند آن دقايق را جدا كنند از آن امور اينش شعور در آنها نيست لذا جمع مي شود بين اينكه اينها با علم وارد شدند اما با وجودي كه علم داشتند و اين علمشان هم از ابتدا با آنها بود وهمينطور وارد نشدند اما آن موشكافي‌هاي دقيق علمي را ندارند چون آن موشكافي‌هاي دقيق علمي از اعتناي به آيات الهي ايجاد مي شد ولي اينها آن موشكافي‌ها را ندارند پيدا نكردند زمينه‌اش را داشتند استعدادش را داشتند چون اهل علم بودند با توجه وارد شده بودند اما چون آن علمشان با عملشان توأم نشد تطابق پيدا نكرد به موشكافي نرسيدند لذا لايشعرون خطابش به آنها متوجه مي شود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

بعضي هم اين را زدند كه و هم لايشعرون كه دارند به خودشان ضرر مي زنند اما چون اگر بزنيم به منافقيني كه توجه دارند مي شناسند صلاح را از فساد با اينكه مي شناسند اين مفسدند وليكن ايستادند آنجا آنوقت آن شبهه وارد مي شود به آنها نمي خورد مگر به بقيه منافقين كه اينها فكر مي كنند مصلحند اما حقيقتا مفسدند هم جنگ افروزيشان شديدتر شده هم خودشان را در مرتبه اول از بين مي برند و اذا قيل لهم آمنوا كما آمنا الناس قالوا أنؤمن كما آمنا السفهاء علي انما هم السفهاء ولكن لايعلمون يعني دعوت مي كند اينها به ايمان آوردني كه همچنان كه مردم ايمان آوردند نمي گويد نهايت ايمان ايمان ناس باشد اما مي گويد اولين مرتبه ايمان ايمان ناس باشد اينها را نمي آيد مؤاخذ كند به آخرين مرتبه ايمان كه چرا ايمان شما ايمان كامل نيست بلكه مي گويد چرا شما اولين مرتبه ايماني كه مردم ايمان آوردند مثل آنچه كه مردم ايمان آوردند چرا اين ايمان را نداريد اقلا همين مرتبه را اقلا داشته باشيد شما نازلترين مرز را حفظ كنيد باعث مي شود كه شما از سفاهت خارج شويد اما آنها مي گويند كه ايمان مردم ايمان ناس ايمان سفيهانه است يعني ايمان سفيحانه است نه اينكه من مي خواهم ايمان برتر داشته باشم يعني زيرآب ايمان را كلا مي زند با اينكه مي گويد ايمان ناس ايمان سفيهانه است كه همين شعاري كه امروزه خيلي ها مي دهد كه با نگاه عنوان پپوليستي و عوام گرايي و فلان و اينها گاهي زيرآب آن معرفتهايي را كه در عموم مردم گاهي هست آن معرفتها كه اولين مراتب معرفت هست همان را آنها را زيرابشان را ميزنند نمي ‌آيند آنجاهايي كه در نگاه مردم گاهي ممكن است خطا باشد او را در مقابلش بايستند بلكه در مقابل آن حقايق مي ايستند درستها در مقابل آن معرفتها كه به سواد عمومي هم كاري ندارد لذا وقتي كه به آنها گفته مي شود آمنوا كما آمن الناس يعني اينها را از آنها كمترين مرتبه را خواستند اما اينها در جوابشان بخاطر فرار از اين مي گويند قالوا انؤمن كما آمنا السفها علي انهم چون سفيه كسي است كه خلاف علم ندارد كاري را كه انجام ميدهد از روي جهل انجام مي دهد علي انهم هم السفهاء بخصوص با اين تأكيد است علي انهم هم السفهاء كه اينها سفيه خودشان هستند حقيقت آخرت را دارند مي بينند و آن حقيقت آخرت هم خودشان هستند يعني با نگاه دقيق ديني كه انسان مسيري كه دارد به سمتش حركت مي كند اين در مسير وجود خودش دارد حركت مي كند اينها به آنها رسيده آمدند در دايره مسلمانها با مسلمانها حشر و نشر دارند همه چيز برايشان اتمام حجت شده اما در مقابل تمام اينها ايستادند غير از آن كسي است كه اينها را نديده پس كسي كه مي بيند اتمام حجت شده همه چيز برايش آشكار شده ولي مقابلش مي ايستد اين سفيه است در مقابل خودش ايستاده يعني دارد زيرآب خودش را مي زند يعني حقيقت آخرت اطلاق وجود خودش است آن خودش است كه دارد تجلي مي كند كه حالا اين را در آيه ديگر هم بيشتر علي انهم هم السفهاء ولكن لايعلمون اينها دلخوشند كه فكر مي كنند در يك مرتبه برتري در يك زيركي بالاتري از ديگران قرار دارند همه حالات خود ما است يعني اگر دقت كنيم گاهي ما خيلي ها را نگاهمان كه به مردم مي كنيم گاهي نگاهمان به مردم نگاهمان به ديگران يك نگاه تحقير آميز است نگاه تحقيرآميز يك نوع تكبر در آن داريم احساس مي كنيم خودمان در يك مرتبه بالاتري قرار داريم كه اين از آفات علم است كه انسان باعث عجب انسان و تحقير ديگران باشد اگر وقتي با مردم نشست و برخاست كرديد خداي تبارك و تعالي دارد كه اوليائهم را طوري مخفي مي كنم كه كسي غير از خودم نشناسد گاهي انسان در برخوردش با مردم چون اينها بهره از ايمان دارند كسي كه كسي را كه بهره اي از ايمان دارد در نگاهش حقارت ببيند حقير ببيند حقارت در نگاهش ايجاد شود خداي تبارك و تعالي غيور است نسبت به كسي كه عبد اوست حالا در هر مرتبه اي، عبد اوست لذا حواسمان باشد هر قدر نگاه ما به اهل ايمان هر مقداري از ايمان كه داشته باشند عظيمتر باشند به لحاظ بهره ايمانشان كه منتصب به خدا هستند بهره ولايتي كه به واسطه اين ايمان از خدا دارند هر قدر عظيمتر باشد خدا مزه ايمان را در دل ما بيشتر جا ميدهد اينها توهين به مؤمنين مي كنند كه مي گويند علي انهم هم السفهاء مي گويند اينها كما آمنوا آمن السفهاء اين تحقيرشان خودش يكي از دلايل محروميتهايشان است لذا ادب در مقابل اهل ايمان نگوييم اهل ايمان يعني اولياء‌خاص نه آنكه سرجاي خودش است ادب در مقابل اهل ايمان يعني عموم مردم كه اهل ايمان هستند ادب در مقابل آنها براي انسان آن خضوع در مقابل آنها بلحاظ ايمانشان محبت به آنها به لحاظ ايمانشان براي انسان چشيدن مراتب بعدي را به دنبالش دارد و تكبر در مقابل اين از دست دادن آنچه را كه داشته لذا بعد دنباله اش مي فرمايد كه واذا اين هم تعبير زيبايي است اذا لق الذين آمنوا اينها وقتي كه برخورد مي كنند لق الذين آمنوا يعني در رفت و آمدهاي عادي كه دارند برخورد مي كنند با مؤمنين اذا لق الذين آمنوا اذا آمنا يعني اينطور نيست كه به دنبال رفتن به دنبال اهل ايمان باشند اما در رفت و آمدهايشان كه همينطور كه مي خورند به همديگر اظهار ايمان مي كنند خودشان را مؤمن مي دانند يعني در مسجد شركت مي كنند نماز جماعت مي خوانند گاهي صف اول هم مي ايستند گاهي به تعبير روايات اشكشان دم مشكشان است خيلي راحت اشك مي ريزند لذا روايت دارند كه منافق اشكش دست خودش است لذا حتي اين نيست كه اگر انسان ديد يك كسي خيلي اشكش در مصائب روزه خوانده مي شود جاري است بگوييم خوش به حال اينكه كه ديگر پس معلوم است بله بايد نگاهمان نگاه خوش بينانه باشد اما اشك ملاك نيست كه اگر بعد مي خواهيم به لحاظ اين ملا ك احراز صلاحيتي براي كاري بكنيم اين نيست چون اشك منافق در ر وايت است دست خودش است با اينكه اشك يك ميوه سرشاخه است بالا است هر كسي كه دستش نمي رسد اما منافق در اشك قدرت دارد روايت دارد كه اگر نداشت انسان باور نمي كرد كه اشكش دست خودش است به راحتي مي تواند اشك بريزد

سؤال؟؟؟؟؟

نه اين حرفها همان خلاف آن اصلي بود كه قبلش داشتيم كه نسبت به مؤمنين ا؟؟‌نامرتبه ايمان هم بايد خضوع تام داشته باشيم كه چه برسد به مداحي كه آنها داعيه اهل بيت عليهم السلام را دارند چه برسد به آنهايي كه جمعهاي مؤمنين با با صدايشان با لحنشان با سازشان با سوزشان گرم مي كنند لذا خضوع مان نسبت به آنها ما محكوم به ظاهريم حالا در باطن هر كدام با خداي خود چه رابطه اي دارند آن يك حكم ديگري است ما بايد نسبت به اهل ايمان با كمال خضوع با كمال آن حالت خشوع نسبت به آنها و محبت نسبت به آنها برخورد داشته باشيم كه در رتبه اول سازنده خود ماست و اذا لق الذين آمنوا قالوا آمنا و ا ذا خلوا الي شياطينهم قالوا انا معكم ببينيد مي گويد وقتي با مردم مؤمن روبرو مي شوند روبرو مي شوند مي گويند آمنا اما اذا خلوا الي شياطينهم وقتي كه مي روند در خلوت شياطينشان يعني معلوم مي شود ميل اوليه اينها آن حقيقت وجودي اينها مطلوب اينها آن خلوتها است كه خودشان مي روند با پاي خودشان به آن سمت مي روند با اراده مي روند اما اذا لق الذين آمنوا در رفت و آمد وقتي مي رسند به مؤمنين نه مي روند سراغ مؤمنين تفاوت اين دو خيلي است اذا لق الذين آمنوا وقتي مؤمنين را مي بينند مي گويند ايمان داريم ما اما وقتي كه در خلوت اهل شياطين مي روند آنجا مي روند خيلي تعبير سنگيني است يعني معلوم مي شود كه آنجا جلسات مخفيشان با شوق با مخفي كاري با آن ميل خودشان مي روند آنجا قالوا انا معكم انما نحن مستهزئون كه اين مؤكد حركتي است كه اذا لق الذين آمنوا قالوا آمنا اين مستهزء آن هم اين تكميل مي كند آنها را كه در برخوردهايشان ايمان كه دارند مي گويند دارن تمسخر هم مي كنند در حاليكه در خلوتشان كه با آنها هستند تمسخر ندارند بلكه جدي هستند و آن حرف دلشان است مطلوبشان هست و اين هم يك

سؤال؟؟؟؟؟؟

شياطينهم تعبير دقيق است يعني اينكه تعبير به شياطينهم شده با اينكه اينها در صدر اول اسلام كه دارد تعبير مي كند از اينها كفار بودند منظور از مشركين بودند نشان مي دهد كه اينها از يك سنخند يعني شياطينهم به اضافه شياطين به اضافه هم نشان مي دهد كه اين شياطين و شياطينهم از يك سنخند يعني كفر و شرك و نفاق وقتي جمع مي شوند كنار همديگر يك واحدند شياطينهم شياطين خود اينها شياطيني كه از سنخ اينها هستند از اينها هستند چون اضافه شده اما نسبت به مؤمنين مي گويد كه اذا لق الذين آمنوا مؤمنين را مي بينند مؤمنين را نم يگويد از اينها هستند تعبيرها خيلي لطيف بكار برده شده كه شياطين هر چه كه دور است از حق دور از آن رحمت حق است اسمش شيطان است شطن از وعد است از رجم است از بعد است اگر هر قدر اين شياطينشان معلوم مي شود فرمانده هاي اينها هستند معلوم مي شود كه اينها تحت كنترل آنها هستند معلوم مي شود كه اصلا مأموريت است يعني نسبت به بعضي از كارها مأموريت است يعني مأمور به امرند در ارتباط با مومنين بايد اطلاعات را مي آوردند مي دادند به اينها در ارتباط با مؤمنين تا اينها با اطلاع از وضعيت مؤمنين با مؤمنين برخورد كنند اينها مأمور بودند با اينكه شياطين از اين كلام خيلي شياطينهم يعني شدت آنها است شدت هميشه اينها مي شوند جزو شئون آنها وقتي كه در خلوتهايشان اينطوري هستند در آشكارشان ؟؟ معلوم مي شود بخصوص آن زمان كه دنبال اطلاعات بودند و جمع مي كردند اطلاعات مسلمانان را بخصوص زمان سوره بقره كه مدينه بودند و حكومت داشتند و در آن زمان جنگها بوده اينها معلوم مي شود كه نفاقشان نفاق مأموريتي بوده و نفاق مأموريتي خيلي اشد است وقتي مي فهميم صدر آيه كه و ما هم بمؤمنين اينها ايمان اصلا نياوردند با آن منافقيني در گذر حوادث تعلقات يك قدري دلشان مي لرزيد و جدا مي شدند متفاوتند

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

نه اين شياطينهم شياطينهم الان به تفكيك بين جن و انس كار ندارد مگر نمي گوييم اصلا ربطي ندارد مي گوييم كاري ندارد بلكه دارد نشان مي دهد كه آنها اشد از ايناه هستند يك سنخ هم هستند كفار باشند مشركين باشند جمع مي شدند كنار هم نقشه مي كشيدند با نقشه حركت مي كردند لذا مثلا در جنگ احد وقتي كه حدودا مثلا هزار نفر لشكر اسلام هست وقتي حركت مي كنند از مدينه به سمت براي جنگ به سمت كوههاي احد سيصد و خورده اي از اينها در از مدينه كه خارج مي شوند يعني يك سوم جمعيت از لشكر جدا مي شود مي دانيد چه روحيه لشكرهاي يك دفعه خراب مي كند اينها را خراب مي شود كفار سه هزار نفر بودند اينها قبلش يك سوم بودند هزار تا كه بودند حالا وقتي حركت مي كنند يك دفعه در حركت وقتي جلوي هم است يك زمان است از اول نمي آمدند يك زمان است مأموريت است بايد حركت كنند بيايند و بعد وقتي كه از شهر خارج مي شوند يك دفعه يك سوم جمعيت يك هو عقب بنشينند و جدا شوند يعني هر سه نفر يك نفر خيلي محسوس مي شود چقدر همه دوست و آشنايند همه با هم مستحكم رابطه دارند يك دفعه يك سوم اينها جدا شوند اين يك مأموريت است يك حركت حساب شده است و اتفاقي نبوده ما در حركتهاي خود يك همچين چيزي لذا گاهي آن كساني كه عامل اين كار مي شدند خودشان اين طور حساب شده نبودند اما كساني با اينها ارتباط داشتند بدون اينكه اينها بدانند با واسطه حساب شده اعمالشان را از طريق اينها انجام مي دادند وقتي كه در ‌آنجا عبدالله در آنجا جدا مي شود سركرده نفاق است اينطور نبوده كه عبدالله آن سركرده نفاق در مخفي ها هم باشد در خفاها هم باشد بلكه اين سردار ظاهري بوده لذا دارد كه اينها هيچگاه آن منافقيني كه سردمداران اصلي بودند هيچگاه خودشان را اشكار نمي كردند و در هيچ حركتي لو نمي رفتند و آنقدر حركتشان حساب شده بوده چون قرآن و دين هم بر اساس نظام ظاهر بنا بود مسلمانها را رشد بدهد تا اينها به كمال برسند يك كسي مي گفت خدمت علامه طباطبايي مي گفت كه چرا خدا اولي و دومي را خلق كرد چرا پيغمبر اولي دومي را رسوا نكرد بگو يك نفر آنجا بود خلاصه گفت اين اشكال به طريق اولي به خود خدا وارد است چرا خلقشان كرد اين نظام ظاهر رشد خيلي مهم است ما در اين جريانات مختلفي كه براي انقلاب ما پيش آمده آنقدر سرعت رشد مردم بصيرت مردم ؟؟ اين مي شود آني كه خدا مي خواهدا نساني كه خدا مي خواهد نه اينكه به قول اصفهاني نازل ببر؟؟؟‌رشد بدهند بچه را همه چيز تر و تميز و لوس و ننر بيايد اينكه رشد يافته نمي شود كه رشد يافته يعني در كوره حوادث يعني در سختي ها يعني در مشكلات لذا بايد سختترين شياطين در مقابل رشد كامل و تام باشند اگر ما هم ادعا داريم لباس تنمان كرديم اگر مي بينيم شيطاني مقابلمان نيست پس معلوم مي شود كه شيطان را نشناختيم لذا عرض كردم آقاي حسن زاده حفظ الله مي فرمودند كه هر گاه انسان مردانه قيام كند كه مي خواهم فعلي را انجام بدهم شيطان مي گويد تازه اين هماورد من است چون خيلي شيطان متكبر است با هر كسي دست و پنجه نرم نمي كند يا ما لباس تن كرديم مردانه قيام نكرديم اين لباس هم كلا لباس است يا نه اگر مردانه به تن كرديم اما شيطان را نمي بينيم معلوم است شناختمان ناقص نسبت به شيطان است يا نه الحمدلله خداي تبارك و تعالي تفضل كرده مردانه قيام كرديم مردانه لباس به تن كرديم توانستيم به زمينش بزنيم چنانچه نبي ختمي فرمود شيطاني اسلم بيدي ديگر او ميگويد من آنقدر ؟؟ قدرتمندم ديگر او تحت سيطره است ديگر هيچ قدرتي ندارد بخواهد انشاءالله از گروه سوم باشيم و تابعين ولايت باشيم لذا ولي شيطان خيلي قوي است در هر صورت بالاخره از مخلصين نيستيم لابد ديگر اگر هم از مخلصين نيستيم پس در رصد شيطان هستيم واذا لق الذين اين آيه خيلي جالب است ميل هر كسي اگر يك كسي ميلش مي رود در كشور اروپايي مي بيند چقدر اين رفتار اينها را دوست دارد يا وقتي اخبارشان را مي شنود مي بيندچقدر علاقه دارد ميلش به آنها است وقتي مي آيد در كشورهاي اسلامي همه اش سختي ها را مي بيند همه اش آن مشكلات را مي بيند همه اش نق مي زند كه اينها چيست نمي گويد اينها را نبايد ديد اما وقتي همه اش اينجا اين را مي بنيد آنجا همه اش آن را مي بيند معلوم مي شود ميل قلبي او به آن طرف است آن آن را دوست را دارد هر چند دارد به ظاهر ممكن است مثل من اظهار ايمان كند اين فايده اي ندارد ببينيم لذا در روايات متعدد دارد اگر مي خواهيد در شما خير هست يا خير نگاه كنيد به قلوبتان ببينيد چه كساني را دوست داريد اگر اهل ايمان را دوست داريد هر چند اهل ايمان نقص هم دارند اگر اهل ايمان را دوست داريد نقصشان را ببينيد اما دوست داشتنتان براي اهل ايمان باشد اما اگر ديديد نه ميلتان به اهل ايمان نيست به اهل معصيت و كفر است معلوم مي شود خير در شما نيست اين ملاك خيلي جالبي است اينجا هم خلاصه اينها با اينكه در وجودشان در رابطه با مؤمنين يك سوسوهايي از ارتباط هست كه مي توانند با مؤمنين اما ميلشان و دلشان با آن طرف است كه قدم براي آن برمي دارند حركت براي او است خلوتشان آنجاست الله يستهزء بهم و يمدهم في طغيانهم يعمهون خدا استهزاء مي كند به ايشان يك روايت زيبايي است چون از قبل هم خدمتتان عرض كردم كه از توحيد صدوق هست در نور الثقلين هم تفسير شريف نور الثقلين هم هست يك كد مي دهد به دست ما از امام رضا عليه السلام كه ان الله تعالي لا يستخر ولا يستهزء ولا يمكر ولا يخادع ولكنه تعالي خدا نه مسخره مي كند كسي را نه استهزاء مي كند نه مكر مي كند كه در آيات مختلف همه اينها نسبت داده شده به خدا و لايخادع هيچ يك از اينها را خدا ندارد ولكنه تعالي يجازيهم جزاء السخريه اين اصطلاح قرآني است يعني سخريه خدا نسبت به اينها خدعه خدا اگر بتوانيم ياد بگيريم اصطلاحات روايي و قرآني را به كار ببريم بار معنايش سنگينتر است يعني مي گوييم اينها سخريه خدا مكر خدا خدعه خدا استهزاء خدا اينها جزايي است همچنانكه روايت مي فرمايد كه ولكنه تعالي يجازيهم جزاء السخريه وجزاء الاستهزاء و جزاء المكر والخديعه تعالي اما يقول الظالمون علوا كبيرا اگر ما اينها را اينطور نسبت داديم درست نسبت داديم ادب در نسبت هم رعايت شده والا اگر بگوييم الله يستهزء يعني خدا استهزاء است به معناي ابتدايي خدا اصلا در نظر ما خيلي آنوقت مثل يك ماها مي شود كه اگر كسي با ما بد تا كند ما هم بد تا مي كنيم يك نگاه قياس با خودمان مي شود اگر آيه قرآن مي فرمايد الله يسهزء بايد با زبان معصوم بفهميم كه خداي تبارك و تعالي استهزاء اينها را رها مي كند بين اينها با استهزاء خودشان كه استهزاء مي كردند مؤمنين را چنانچه هم السفهاء چنانچه خدعه خودشان با خودشان اولين كسي كه ضرر با اين نگاه هم خدا را منزه كرديم از نسبت افعال نقص هم توحيد را هم ياد گرفتيم ادب نگاهمان را ادب نگاه نسبت به خداي تبارك و تعالي خيلي مهم است انبيا اين ادب را به ما ياد مي دهد لذا مي فرمايد كه تعالي اما يقول الظالمون در انتهاي روايت علوا كبيرا اين نسبتهايي كه به خدا داده مي شود اينها براي ظالمون است خدا از اين نسبت ها تعالي اما يقول الظالمون علوا كبيرا پس حواسمان باشد كه اين هم در توحيد صدوق و آن جا هست در آيه بعد مي فرمايد كه الله يستهزء بهم و يمدهم في طغيانهم ديگر حالا معلوم است الله يستهزء به و يمدهم في طغيانهم مي كشاند اينها را در طغيانشان يعني هيلوله ايجاد نمي كند در اراده اينها نه خدا اينها را مي گيرد در طغيان مي بردشان به غير از خير از خدا صادر نمي شود يعمهون امه هم از شك و ترديد و دو دلي و حيرت بالاتر است يعين كوري باطني كه انسان در وسط راه يكدفعه مي بيند ديگر هيچ جايي هيچ كاري نمي تواند انجام بدهد نمي داند از كجا برود يك ترديد سنگيني است كه از ابتداي كار نيست در وسط راه است چون اينها هم آمدند داخل مؤمنين و از وسط راه با اينها جدا شدند و دارند خدعه مي كنند عذابشان هم مطابق فعلشان است لذا عم؟؟‌دارند اينها نه عمي

سؤال؟؟؟؟؟؟؟

ما از كجا اين را گفتيم خدمتتان از خودم گفتيم يا از روايت؟

سؤال؟

يعني بيان روايت است يعني ما با اصول محكمي كه داريم ما يك م حكمات داريم يك متشابهات پس بايد در تفسير آيات بايد ارجاع بدهيم متشابهات را به محكمات اين محكم است كه از خداي تبارك و تعالي فقط خير و كمال صادر مي شود اين محكم است از خداي تبارك و تعالي شرنا اليك ساعد خيرك الينا نازل از جانب او فقط خير است كه به سمت ما نازل مي شود اصلا رابطه شر خدا با ما ندارد چون خدا وجود خير محض است امكان ندارد البته اگر مزاجي اين اما از آن طرف هم مي دانيم شر هم به غير خدا منصوب نيست چون دو فاعل در عالم نيست پس اينجا مي دانيم خير از خدا فقط خير نازل مي شود از آن طرف هم مي دانيم فاعل ديگري هم در عالم نيست شر هم در عالم هست بايد راه انتصاب شر را به خدا پيدا كنيد كه چطور باشد راه انتصاب شر به خدا جزايي است اين حل مي كند محكم را متشابه را به محكم برمي گرداند لذا مي فرمايد كه اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدي اينها ضلالت را به قيمت هدايت دادن هدايت خريدند اينها ضلالت را خريدند اما به قيمت دادن عوضش هدايت بوده هدايت چيست ضلالت چيست آيا اينها مثل خريد و فروشهاي ما است كه يك چيز مي دهيم يك چيز مي گيريم هدايت و ضلالت نفس هدايت انسان است يعني اگر كسي دارد به قيمت ضلالت هدايت را مي دهد هدايت مگر اين منافقين و كفار هدايت داشتند بله هدايتشان چه بود اگر يادتان باشد ذلك الكتاب لاريب فيه هدي للمتقين عرض كرديم كه آن تقوا تقواي هدي للمتقين آن تقواي فطري بود اينها نور فطري در هدايت در وجودشان هست بله هست اينها نور فطرتي كه در وجودشان هست را به عنوان عوض مي دهند در مقابلش ضلالت را مي خرند اگر اين نور را دادند در مقابلش ضلالت خريدند اين يك حقيقتي مي ماند براي اينها كه نور فطرت در وجودش ديگر نيست نيست يعني اين قدرت و استعداد خوب شدن ديگر در وجودش از بين مي رود اگر قدرت خوب شدن از وجودش رفت مي شود مثل يا كفاري كه ختم الله علي قلوبهم يا مثل همين ها كه في قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا منتهي اين هم يكباره اتفاق نمي افتد اين خريد و فروش اين خريد و فروش تدريجي است يعني فكر نكنيم ما اين كار ها را نمي كنيم نه ما هم در افكار مختلف در احكام مختلف در ؟؟ مختلف ممكن است گاهي مي دانيم اين خوب است مي دانيم اين بد است مي دانيم اما خلافش را انجام مي دهيم در همان لحظه كه مي دانيم اين خوب است خلافش را انجام داديم به همان مقدار سرمايه فطرت را داديم در مقابلش مقابلش را گرفتيم اما اگر انسان فهميد اين خوب است و داد در مقابل خوب اين را يعني انجامش داد يعني سرمايه فطرت را مضاعف كرده بارور كرده نورانيت وجودش قويتر شده آمنوا بعد از آمنوايي كه فطري بود اين امنوا بعد از آن آمنوايي كه فطري بود يعني اين حكم به ايمان بعد از آن ايمان قبلي شده كه ايمان هم آورده است لذا اينجا كه مي فرمايد مثل آنجا كه الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظمات الي النور والذين كفروا اوليائهم الطاغوت يخرجونهم من النور الي الظلمات آنجا كه مي گويد يخرجونهم من النور الي الظلمات يعني اين نور كدام نور مگر كافر نور داشت خب بله نور فطرت كه باعث مي شد اين اختبار در وجودش باشد باعث مي شود عقاب معنا بدهد نسبت به اين اختيار معنا بدهد اين نور فطرت در وجود اين بوده لذا من النور الي الظلمات آن كه آنجا طاغوت او را از نور به ظلمت مي برد يعني سرمايه استعداد حركت را از آن مي گيرد اگر استعداد حركت را گرفت ديگر قدرت حركت از اين دست مي رود لذا مي فرمايد كه فما ربهت تجارتهم اينجا عوض و معوض جان انسان است عوض جان انسان است معوض هم جان انسان است آن عوضي كه مي گيرد اگر در جانب شقا باشد سقوط خودش است و آن عوضي كه مي دهد معوضي كه مي گيرد معوض شقاء است عوضي كه مي دهد نفس آن سرمايه حركتش است در مقابلش هم همينطور است عوضي كه دارد مي گيرد آن مقام اطلاق خودش است يعني دارد رشد مي كند به مقام اطلاق خودش مي رسد عوضش استعداد است دارد مي دهد معوضي كه مي گيرد آن مقام اطلاق خودش است پس حركت در درون است عوض و معوض در درون محقق مي شود لذا اين بالاترين تجارت است چون تجارتي كه انسان خودش را دارد به بردگي و بندگي مي دهد بردگي و بندگي الهي آزادي بردگي و بندگي شيطان در غل و زنجير شدن است با اين نگاه انسان مي فهمد كه اين خريد و فروش چقدر سنگين است چون خريد و فروش را مي شناسيم خداي تبارك و تعالي با خريد و فروش در اين مسئله اولئك الذين اشترو الضلالة بالهدي فما ربهت تجارتهم و ما كانوا مهتدين اينها ريب؟؟ نكردند و مهتدي نيستند هدايت شده نيستند خيلي روي اين مسئله حرف دارد بخصوص اگر رجوع كنيد اشترا و تجارت را در قرآن كه مي فرمايد كه هل ادلكم الي تجارت تنجيكم من عذاب اليم در سوره صف اگر آنجا رجوع كنيم يا در جاهايي كه ان الله اشتري من المؤمنين انفسهم كه اگر كسي خودش را به خدا مي فروشد يعني تصرف در مالش حتما بايد به اذن مالك باشد تصرف در مال به اذن مالك يعني چه يعني اينكه امر الهي را اطاعت مي كند هيچگاه تخلف نمي كند هرگاه بخواهد تخلف كند تصرف در مال غير كرده بدون اذنش اين تصرف در مال غير بدون اذن است عقاب دارد اگر كسي خودش را فروخت به خدا اينطور است اگر هم به شيطان فروخت شيطان از اولين مرتبه كه اولين حكمي است كه تبع شيطان مي شود استفاده مي كند يواش يواش او را مثل اينهايي كه ربا مي گيرند اولين مرتبه اي كه مي گيرند يك كمي بدهكار است بعد يواش يواش مضاعف مي شود مضاعف مي شود تا اينكه مستقرق مي شود ا حاطت بهم خطيئات كه خطيئه به اينها احاطه مي كند لذا خود اين را اول شيطان مبتلا مي كند بنده اوست به امر او حركت مي كند تا جايي مي رسد كه در حركتش در گمراه كردن ديگرانش هم اين را به كار مي برد اين مي شود شرك شيطان طبق آن روايت اميرمؤمنان لذا مي فرمايد مثلهم كمثل الذي الستوقد نارا فلما اضائت ما حولها ذهب الله دو مثال در اينجامي زند اين دو مثال را حضرت آيت الله جوادي تعبير مي كنند كه مثال اولي مثالي است كه در ناحيه بينش منافقين است مثال براي بيان آن است مثال دوم براي گرايش اينها است عمل اينها است ولي هر دو ممكن است در يك نفر جمع شوند ممكن است تك تك بيايد براي يك فردي اين باشد و آن نباشد لذا با عود بين اين دو ذكر كرده كه اين او كسيب كه بعدي را مي خواهد بياورد قابل جمع است اينطور نيست كه يا اين باشد يا آن نه امكان دارد هر دو باشد لذا خدا خيلي از حقايق را با مثال براي ما منتها در بيان مثال دو نظر معروف است كه اين دو نظر معروف اين است كه اينها هم مثالند فقط براي اينكه ما بفهميم يك نظر ديگري هست كه عميقتر است دقيقتر است منافاتي هم با قبلي ندارد مثال براي فهميدن است اينها اما بالاتر است مي فرمايد آنجايي كه آورده به عنوان مثل حقيقت مثالي اين حقايق است يعني واقعيت است بخصوص با توجه آن بحثهايي كه در بحث معاد داريم كه آنجا جاي حقايق است اعتباريات در كار نيستند نگاه دوم ارجح كه اينجا كه مي گويد اين مثلشان آن مثل است نه فقط تشبيه باشد بلكه دارد مي فرمايد كه در عالم مثال اين حقيقت حقيقتش اينطوري است اين است در آنوقت اين در كل آيات قرآن است كه تمثيلها براي عالم مثال اين حقيقت است لذ ا واقعيات مي شوند

سؤال؟؟؟؟؟؟

بالاخره ببنيد در اينجايي كه كشش بحث است اگر در جايي قرينه بود براي اينكه صرف تشبيه است البته جداست اما عمده كار جاهايي كه به عنوان مثل و شباهت ذكر مي شود از اين سنخ است

سؤال؟؟

نه اين هم نه مثلا دارد مثل الجنة التي وعد المتقون كجنات تجري يا جنات تجري دو تاش مثل آن جنات مثل جنات تجري است كه در عالم دنيا ما مي بينيم منتها آن را اصل قرار مي دهد اين را مثالش قرار مي دهد كه مي گويد اين شبيه اين است لذا اين شبيه آن است مي گويد اين جنات تجري كه اينجاست شبيه آن است اين مثل است براي آن لذا آن مي شود اصل اصل و فرع گاهي در مثل مي خواهد اصل و فرع را نشان بدهد گاهي مي خواهد عالم مثالش بايد قرينه باشد تا معلوم شود لذا مي فرمايد مثلهم كمثل الذي الستوقد نارا اين آتش را اين هم خيلي جالب است دو مثال زده يكي به آب يكي به آتش آب و آتش دو مثال هم نكته هاي جالبي مي تواند باشد مثلهم كمثل الذي الستوقد نارا حضرت آيت الله جوادي در اين مسئله دقتهاي زيادي كردنددوستان مي توانند من تفسيرش را آورد جلد دو تسنيم رجوع كنند كمثل الذين استوقد نار فلما ازا؟؟ ما حوله اين سرمايه فطري منافق است كه ازا؟؟‌ما حوله كه فطرتش خوب و بد را به آن نشان مي دهد ا؟؟‌ما حوله اما اين با اختيارش ضلالت را انتخاب كرد اشتروا ضلالت ضلالت را به جاي هدايت خريد لذا مي فرما فلما ازا؟؟ ما حوله ذهب الله بنورهم خدا نور آنها را تعبير به ذهب الله بنورهم خدا نور آن آتش را مي برد نوري را كه آنها ايجاد كرده بودند از آن آتش مي برد خيلي تعبير لطيفي است يعني طوري نيست كه اگر باد و آب مسلط باشد بر اين آتش و خاموشش مي كند عادي باشد چرا چون مي گويد ذهب الله خدا مي برد يعني اين مي فهمد كه اين به طريق عادي نيست اين رفتن خود اين هم يك حيرت است براي اين هر چه به نگاه عادي نگاه مي كند اسباب عادي براي خاموش شدن اين آتش كه برافروخته نمي بينداما به طور غير عادي اين آتش خاموش مي شود اين خيلي تعبير زيبايي است كه ذهب الله بنورهم كه ذكر هم كردند كه وقتي كه ذهب با با متعدي مي شود مباشرت در آن خوابيده بر خلاف جايي كه اذهب باشد كه وساطت را امكانپذير مي كند اگر با با متعدي شد فعلي در آن مباشرت خوابيده يعني اين دارد لذا مي گويد ذهب الله بنورهم خدا يعني مباشرت در آن است نه اذهب الله كه ممكن است وساطت را هم بپذيرد ذهب الله بنورهم و تركهم في ظلمات لا يبصرون در يك ظلمات آن نه در ظلمت ظلمات چون وقتي آتش افروخته بشود و بعد خاموش بشود ظلمت مضاعف مي شود چون انسان چشمش به روشني كه عادت كند ببيند بعد برداشته شود تاريكي شديدتر است تا بتواند به اين ظلمت عادت كند تا كسي كه از قبل در ظلمت بود اين شخص چشمش بهتر مي بيند تا كسي كه روشنايي باشد يعني تفاوت بين كافر و منافق هم اينجا اشكار مي شود كه منافقي كه همراه با اين نور فطرت و همراه مؤمنين بوده اما با اينها بد برخورد كرد و اينها را اعتنا نكرد مثل كسي مي ماند كه نور از وجودش در همراهش بوده و برداشته شده و اين تاريكي برايش مضاعف ميشود از آن طرف ظلمت فطرت هم برايش هست ظلمت عمل خودش هم برايش هست لذا همه سرمايه اش را از دست داد صم بكم عمي فهم لايرجعون اينها ديگر كور به اينجا مي رسد وقتي سرمايه فطرت را از دست داد آن نور فطرت را از دست داد مي شود صم بكم عمي فهم لايرجعون ديگر تمام مجاري ادراكي هم كر مي شود هم كور مي شود هم گنگ مي شود هر يك از اينها يك راه فهم بود كه يا تقاضا بكند يكي نجاتم بدهد كه يكي به دادش برسد نه زبان هم ندارد يا بشنود از يك كسي راهي را او به او بگويد كجاست توان شنيدن هم ندارد يا نگاه بكند نظر بكند بلكه ببيند يكي داردمي رود او هم دنبالش برود كور هم هست صم بكم عمي اين سه تا سه تا توان باطني انسان است كه در اثر از دست دادن سرمايه فطرت هر سه را از دست داده صم بكم عمي فهم لايرجعون اينها برگشتني نيستند يعني خيلي شديد است معلوم مي شود حال اينها حال نفاق عادي نيست ببينيد چند بار تأكيد كرده ما هم بمؤمنين لايرجعون صم بكم چند بار در اينجا آمده وضعيت اينها او كسيب اين هم بگوييم كه تمام شود اقلا اين دسته از ايات او كسيب يا اينكه دوستان اينطور ممكن است عجله شود و يعني آن مبنا را مي گوييد يا اينكه بيان تمثيلات را آقاي جوادي اشاره كردند اما تفصيل مسئله را من در يك كتابي متأسفانه ديدم آن كتاب هم چاپ نشده بود يك نسخه زيراكسي بود چاپ نشده بود آنجا تمام مثلهاي قرآن را آورده بود آن كتابي كه تمام مثلهاي قرآن را آورده بود اسمش بود مثل در قرآن حال نميدانم چاپ شده يا خير آن زمان كه من ديدم زيراكسي بود بعد با يك بيان دقيقي همه را تطبيق كرده بود كه چطور معنا مي كند اسم نويسنده اش را هم ننوشته بود

سؤال؟؟؟؟؟؟؟؟؟

حالا تعبير كرده مرحوم علامه يا اينجا گفته يا آقاي جوادي مي فرمايند تركم في ظلمات لايبصرون با اينكه آنها ذهب الله بنورهم دو تاست هر يك يك زمان است كه انسان از درون بينايي را از دست مي دهد ذهب الله بنورهم يك زمان است تركهم في ظلمات لايبصرون تاريكي مكان هم هست آنجا دو گنگ است لايبصرون يعني نمي بينند منتها نديدنشان گاهي مستند به كوري خودشان است گاهي لايبصرون مستند به تاريكي محل است دومي اعم است تاريكي محل ظلمات لايبصرون ممكن است كوري خودش را هم شامل شود كوري خودش و تاريكي محل كه آن مي شود ظلمت فوق ظلمت مي شود

والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته